

شیر سیاه

بیف شافاک

دینا ایری



انتشارات نیلوفر جام

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شمه کتابشناسی ملی

شفق، الیف، ۱۹۷۱ - م. Elif, Shafak

شیر سیاه / الیف شافاک، [ترجمه] مینا امیری.

تهران: نیک فرجام، ۱۳۹۸.

۲۴۰ ص. ۵/۲۱×۵/۱۴ - س.م.

978-622-6395-37-3

فیبا

Black milk: on "and the harem within .motherhood .writing
" کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "

به فارسی ترجمه شده است.

داستان‌های ترکی -- ترکیه -- قرن ۲۰ م

Turkish fiction -- Turkey -- 20th century

امیری، مینا، ۱۳۴۷ - مترجم

PL۲۴۸

۸۹۴/۳۵۳۳

۵۷۸۹۰۷۰



شفا نیک فرجام

شیر سیاه

نوشته‌ی: الیف شافاک

ترجمه‌ی: مینا امیری

ناشر: انتشارات نیک فرجام

ویراستار: سیدمرتضی فخری قاضینی

نوبت: چاپ اول ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفنگاری: آبان گرافیک

چاپ: جمالی

شابک: ۳-۳۷-۶۳۹۵-۶۲۲-۹۷۸

قیمت ۵۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: میدان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۶

تلفن: ۶۶۴۹۵۸۸۷ - ۶۶۹۷۳۸۱۷ - ۶۶۹۵۳۳۱۵

سخنی با خوانندگان

زمانی که در سال ۱۳۹۹، زمانی که من در استانبول بودم و در یکی از پر جنب و جوش‌ترین و سرزنده‌ترین محله‌های آنجا می‌کردم، جایی که خانه‌ها و نحوه زندگی افرادی که آنجا زندگی می‌کردند، بسیار با هم تفاوت داشت. وقتی که من هم مثل بقیه ساعت سه صبح با جیغ و داد از خانه بیرون آمدم، چیزهایی را دیدم که من را در مسیر متوقف کرد. آن طرف خیابان خواروبارفروش محل بود؛ پیرمردی که در مغازه‌اش الکل نمی‌فروخت و با محلی‌ها حرف نمی‌زد. حالا در کنار زنی قرار داشت که سینه‌هایش را برهنه گذاشت و از گریه، ریمش روی صورتش آمده بود. مرد پاکت سیگارهایش را باز کرد و با دستانی لرزان و صورتی به سفیدی روح، سیگاری به زن تعارف کرد. این تصویری است که هرگز از آن شب در ذهن من باقی‌مانده است؛ خواروبارفروشی نگران که در کنار پیرمردی سیگار می‌کشید. اینکه در زمان فاجعه، همه‌ی ما بدون توجه به موقعیت اجتماعی‌مان حتی برای چند ساعت، یکی شده بودیم.

اما من همیشه باور داشتم که داستان‌ها هم تأثیری مثل زلزله دارند. نه که چنین جاذبه‌ای داشته باشند اما وقتی که وارد رمانی خوب می‌شویم، آپارتمان دنج و کوچک‌مان را پشت سر می‌گذاریم و وارد دنیای رمان می‌شویم. جایی که می‌توانیم با شخصیت‌های آن

داستان آشنا بشویم و با آن‌ها زندگی کنیم؛ شخصیت‌هایی که حتی شاید آن‌ها را دوست هم نداشته باشیم.

سال‌ها بعد احتمالاً من از آن شب به‌عنوان موقعیتی کاملاً متفاوت یاد می‌کنم. پس از تولد اولین فرزندم، من دچار افسردگی شدم چرا که از تنها شور و شوق زندگی‌ام که نویسندگی بود، دور افتاده بودم.

آن شب درست مثل لرزه‌ای احساسی برای من بود. وقتی که از خانه‌ای که با زحمت و سختی و دست‌های خود ساخته بودم، بیرون دویدم و ترسان و لرزان در تاریکی قدم می‌زدم. به ترویی ۶ نفره برخورد کردم که کنار هم نشسته بودند. از قبل چهار نفر آن‌ها را می‌شناختم اما دومی را دیگر را تازه آن شب دیده بودم. متوجه شدم که اگر به خاطر موقعیت بد و نوار افسردگی من نبود، هیچ‌وقت به آن‌ها با دید دیگری نگاه نمی‌کردم و آن‌ها هم فقط مثل همه بیهوش‌هایی که از هوای یکسان تنفس می‌کنند اما برخورد خوبی با هم ندارند، در ذهن من می‌مانند.

احتمالاً همه زنان در حرمسرای کوچک در ذهن خودشان زندگی می‌کنند و این موفقیت‌ها و هارمونی‌های سخت و دشوار است که خدای واقعی را می‌سازد.

مدتی طول کشید تا بتوانم همه آن‌ها را دست بدارم. این داستان در این باره است که من چه داور با نیت‌های درونی‌ام مواجه شدم و توانستم یک فرد مستقل شوم.

من یک نویسنده‌ام.

من یک بیابانگرد هستم.

من یک جهانگرد هستم.

من یک دوستدار سافیس و آشتی‌گرایی هستم.

من یک گیاه‌خوار هستم و از همه مهم‌تر، من یک زنم.

این نحوه‌ای است که دوست دارم خودم را معرفی کنم تا وقتی که به سن سی سالگی برسم. در آن زمان دوست دارم که به‌عنوان داستان‌گو و راوی شناخته شوم. روزی روزگاری مردم دوست داشتند که کنار آتش بنشینند و من هم برای آن‌ها داستان بگویم. زیر آسمانی آنقدر بزرگ که هیچ وقت نمی‌دانستی کجا تمام می‌شود؛ مگر اصلاً قرار بود تمام شود؟! در پاریس آن‌ها با نوشتن در کنار هم خرج زندگی را به دست می‌آوردند و به

نام سلطان هر داستان به آن‌ها حق زندگی روزی بیشتر را می‌داد. اینکه راوی‌ای فوق‌العاده یا شهرزادی قصه‌گو باشی، به من حس آن داستان‌گوهای قدیمی را می‌داد. در حقیقت مثل بیشتر رمان‌نویس‌های دیگر، من احساس نزدیکی بیشتری به نویسنده‌های مرده داشتم تا نویسنده‌های حاضر و حس بهتری نسبت به چیزهای تخیلی داشتم تا چیزهای واقعی یا خیلی واقعی.

این نگرش زندگی من بود و طوری بود که قرار بود زندگی کنم اما ناگهان چیزی کاملاً غیره‌نظره و معجزه‌آسا برای من اتفاق افتاد؛ مادر شدن.

این قضیه همه چیز را تغییر داد. من را تغییر داد.

من - الا مثلاً - خفاشی شده بودم که در مقابل نور خورشید قرار داشت.

روزی که فهمیدم باردار هستم، نویسنده درون من واقعاً ترسید. زن درون من به شکل گیجی خوشحال بود، رمان‌گری درون من هیچ حسی نداشت و جهانگرد درونی من دنبال اسم‌های جهانی می‌گشت. برای بچه، سوفی درون من از این خبر خوشحال بود و گیاه‌خوار درونی‌ام از این که قرار است برای بچه گوشت بخورم، ناراحت. بیابانگرد درونی من فقط می‌خواست کفش‌هایش را در بیاورد. بدو، اما این اتفاقی بود که افتاد. وقتی که شما باردار می‌شوید، می‌توانید از همه چیز و همه کس فرار کنید به غیر تغییرات درون بدن‌تان.

وقتی که افسردگی پس از زایمان به سراغ آمد، من را کاملاً بی‌دفاع گیرانداخت. درست مثل تونلی بدون پایان، جلوی من این طرف و آن طرف می‌شد و انگار هیچ پایانی نداشت و من هم به شدت ترسیده بودم. وقتی که سی‌و‌یکم از این تونل رد شوم، چندین بار زمین خوردم و شخصیت ذاتی‌ام طوری خرد شده بود که هیچ‌امی نداشت که بتوانم دوباره آن را به هم بچسبانم و درستش کنم. درعین حال این شرایط من کمک کرد که یکی دیگر از اعضای حرمسرای درونی‌ام را بشناسم که سال‌ها با من بوده. افسردگی فرصتی عالی برای ما است تا بتوانیم مسائلی ذهنی را بشناسیم که کاملاً با قلب و احساسات ما در ارتباط هستند؛ احساساتی که به خاطر نادیده گرفته شدن یا عجله، آن‌ها را به زیر تخت هل داده بودیم و نمی‌دیدیم‌شان.

مطمئن نیستم که اول چه اتفاقی افتاد و دنباله‌اش چه بود. آیا من اول از افسردگی خارج شدم و بعد این کتاب را نوشتم یا اینکه وقتی که کتاب را تمام کردم، راهی برای

خروج از آن یافتیم؟ در حقیقت نمی‌توانم بگویم که خاطرات آن روزهایم کاملاً نامفهوم هستند اما می‌توانم بگویم که ترتیب زمانی‌ای در ذهنم ندارند.

می‌توانم با اطمینان بگویم که این کتاب با شیر سیاه و گوه‌رسفید نوشته شد. نوشیدنی‌ای از مادر شدن، نویسندگی، افسردگی و فشار زندگی بود که در دمای اتاق درست شده بود.

هر کتاب برای خودش ماجراجویی دارد؛ نقشه‌ای به درون پیچیدگی‌های روحی و روانی انسان‌ها. این کتاب هم فرقی با بقیه ندارد. هر خواننده مسافری در این راه است. برخی نود و نهمی مسافرتی، شما را به بخش‌های فرهنگی و میراث فرهنگی می‌برند در حالی که برخی دیگر شما را به حیات وحش و ماجراجویی می‌برند. در صفحه‌های آینده می‌خواهم همزمان شما را به دو داستان متفاوت ببرم: اول دنیای بچه و بچه‌داری و سپس دنیای کتاب‌ها.

در دنیای بچه‌ها اول ما خواهی‌نما را دعوت کنم که نگاه نزدیک‌تری به نقش‌هایی که زندگی ما را می‌سازند، داشته باشید و اول با زن بودن، مادر بودن و نویسندگی آشنا کنم. در دنیای کتاب‌ها، من زندگی نویسندگان مختلف را به بحث می‌گذارم؛ چه در گذشته و چه در حال، چه در شرق و چه در غرب تا ببینید که آن‌ها چه طور با مسائلی مشابه با موفقیت و شکست، برخورد می‌کنند.

این کتاب نه تنها برای زن‌هایی نوشته شده که امروز در مشترکی دارند و از آن رنج می‌برند، بلکه برای همه افراد، زن یا مرد، مجرد یا متأهل، والدین یا بدون فرزند، نویسنده یا خواننده که قبول کردن مسئولیت‌های مختلف در زندگی‌شان را سخت می‌دانند.

سوفی‌ها بر این باورند که هر انسان، آینده‌ای است که بازتابی از جن است. آن‌ها می‌گویند همه‌ی ما مثل ریزتنی هستیم برای انسان بودن، ما باید با توجه به صداها، مشکلات و احساسات زندگی کنیم. این شرایط می‌تواند بسیار ارزشمند و سودمند باشد اگر که ما یکی از این صداها را به دیگری ترجیح ندهیم و به همه، به یک اندازه توجه کنیم. ما جوانب زیادی از شخصیت خود را سرکوب می‌کنیم تا به آن تصویر ذهنی که داریم، برسیم. در این شرایط دموکراسی‌ای در ذهن ما وجود دارد اما برخی حس‌ها و صداها، دیگر حس‌های ما را سرکوب می‌کنند.

«شیر سیاه» قصد دارد این دیکتاتوری ذهنی را از طریق معانی ساده و آرامبخش حل کند تا بتوانیم با دموکراسی ذهنی تمام در زندگی به جلو برویم. اگرچه خیلی ساده لوحانه است که فکر کنیم یک رژیم دموکراسی دار مثل تختی پر از گل است اما خب، برخی این را ترجیح می دهند. فقط وقتی که ما بتوانیم صداها و احساسات درونی خود را هماهنگ کنیم، می توانیم مادری بهتر، پدری بهتر و احتمالاً نویسنده ای بهتر باشیم.

الان دارم از خودم جلو می زنم و نباید این کار را بکنم؛ پس بهتر است دور بزنم و از جای که همه چیز شروع شد، آغاز کنم.

www.ketab.ir